

منتخب

بهارستان جامی

به کوشش دکتر اسماعیل حاکی

بهارستان جامی

www.KetabFarsi.com

منتخب

بهارستان جامی

به کوشش دکتر اسماعیل حاکنی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۲



جامی، مولانا نورالدین عبدالرحمن

منتخب چهارستان جامی

به کوشش دکتر اسماعیل حاکمی

چاپ اول : ۱۳۴۸ - چاپ دوم : ۱۳۵۲ - چاپ سوم : ۱۳۵۴

چاپ چهارم : ۱۳۶۲

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تبران

حق چاپ محفوظ است.

تیراژ : ۱۶/۵۰۰ نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم

شاهکارهای ادبیات فارسی

در میان ادبیات جهان غنای ادبیات فارسی نه از نظر فرهنگمندی مطلق و هواریت گرانقدر هنری آن بلکه به لحاظ افاضه اشراقی متحول و انسان ساز بی نظیر است. شعر و نثر فارسی در خدمت تجلای فطرت کمالجوی و آرمانگرای آدمی است و بیشک روحی که از سرچشمه این آبشخور معنوی سراب گشت تشنه تیرگی ها نمی ماند و با چنین بارقه عظیم بهجت انگیز و مائده کریم شادی بخش، هیچ سلواتی را بر این نمی یابد.

به یقین ادبیات جهان واجد حماسه ها، قبه های دلکش، داستانها و منظومه های شورانگیز است. اما در هیچ جای جهان آثاری تسا بدین پایه عارفانه، یر ملکات، عمیق و یر از ابعاد رستخیز بخش حس و ایمان و شناخت و عشق نخواهید یافت. اینهمه بدلیل آنست که ادبیات هر کشور تکیه بر فطرت و بینش ویژه خود دارد و همچنان که هیچ درختی در خلأ نمی شکند و هیچ شکوفه ای جز در فضا و آب و خاک اجتماعی و فلسفی و عقیدتی خود ثمر نمی دهد و نیز از آنجا که برای شناخت هر درخت اندیشه و هنر و مکتبی بساید میوه آن را چشید و پایگاه ریشه ای و آبشخور آن را جستجو کرد. این چنین است که می بینیم - بال و یر این طو بسای هزار ساله و یر و مند که شاخه های عرش سای آن مشحون از میوه های شیرین و عطر - آکین معرفت است، ریشه در پایگاه بلند و نورانی توحید یافته است...

□

هدف مجموعه حاضر آشنا کردن دوستداران ادبیات فارسی با قطره ای از آن اقیانوس موج بیکرانه و مشتقی از آن خرمن یر حاصل و نیز نمونه دادن مروریدی چند از آنهمه گنجینه ذخار بی پایان است و بدین لحاظ مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی، که در یر دارنده بسیاری از متون ارجمند تاریخ و سیر و نظم و داستان و تفسیر و عرفان و تذکره های سوفیانه و نقد الشعر و حماسه و سفرنامه است آنچنان یراسته گشته است که اولاً هر جزوه بگونه ای متعهدانه حاوی زیبا ترین فرآزهای منتخب بک متن باشد و ثانیاً هر کتاب آنچنان مشروح و گویا افتد که دانش پژوهان در دریافت معانی مشکله آن از مراجعه به کتب لغت، و تفسیر و غیره بی نیاز باشند و بدین لحاظ در ذیل هر صفحه لغات دشوار متن ترجمه و تفسیر و توضیح گردد... و ثالثاً مختصری مفید در هر جزوه از ارزش اثر،

چگونگی تألیف آن و تباریح زندگی و کیفیت عصر ادبی مؤلف آن سخن رود و
راہماً با بهای مناسب در اختیار دانش پژوهان قرار گیرد...
ازین مجموعه تاکنون بیش از شصت جزوه طبع و نشر یافته و در دسترس
دوستان آن قرار گرفته است با اینهمه تازه در آغاز راهیم. چه متأسفانه بسیاری
از مواریت کراتقدر و پر غنای ادبیاتمان هنوز طبع و نشر نیافته و یا اگر یافته
بصورتی غیر منقح و ناپیراسته بوده است. امید که درین راه خطیر و دشوار، به
مدد انقاس قدسی دامیاب گردیم و توفیق هر چه خدمت بیشتر در عرضه آثار
بهتر یابیم...

ناشر

(بهارستان جامی)

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی فرزند نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد دشتی اصفهانی است. وی در شعبان سال ۸۱۷ هجری قمری پای به جهان نهاد. مقدمات فارسی و عربی را هم از روزگار کودکی نزد پدر آموخت و سپس همراه او به هرات رفت. چندی بعد به سمرقند شتافت و به مجلس درس فاضل زاده روم (متوفی ۸۸۹ قمری) که از محققان بزرگ آن روزگار بود راه جست. پس از بازگشت به هرات نزد علاءالدین علی قوشچی به تحصیل علوم ریاضی و حکمت پرداخت و سپس به حضرت خواجہ سعیدالدین کاشغری پیوست و در نظر بخت نقشبندان صاحب مقامی بلند شد. جامی معاصر سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمند او امیر علی- شیر تواتی و چند تن دیگر از پادشاهان و سلاطین معروف چون سلطان ابو سعید تیموری بوده است.

وی به مکه سفر کرد و پس از زیارت کعبه از راه دمشق به تبریز رفت. جامی در شعر، سعدی و حافظ توجه خاص داشته و در مثنویهای خود از نظامی بیزوی کرده است.

وفاتش در محرم سال ۸۹۸ به شهر هرات اتفاق افتاد.

آثار معروف منظوم و منثور جامی از این قرار است:

هفت اورنگ شامل: (سلسله الذهب - سلامان و اسال - تحفة الأحرار - سبحة الأبرار - برسنف و زلیخا - لبلی و مجنون - خردنامه اسکندری)
دیوان اشعار شامل: (قصیده‌ها - غزلیات - رباعیات - ترجیع بندها - ترکیب-بندها و ...)

تفحات الانس (در ترجمه احوال مشاهیر صوفیه)
اشعة اللمعات (در تفسیر و شرح امعات فخر الدین عراقی)

نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص (که آن را در شرح فصوص الحکم
این عربی بهرشته تحریر در آورده است)
بهارستان - که آن را به اقتضای گلستان سعدی برای فرزندش ضیاءالدین
یوسف نوشته است .

این جزوه از روی چند نسخه چاپ تهران و خارج (اوست) ، انتخاب و
تدوین گردیده است . در خاتمه بر خود لازم می‌داند که از الطاف استاد معظم جناب
آقای دکتر خانلری استاد محترم دانشگاه و مؤسسه امیر کبیر که با چاپ این جزوه
موافقت کردند سپاسگزاری نماید . نیز از استادان و دوستان دانشمند آقایان :
افشار شیرازی و دکتر حسن سادات ناصری که نسخه‌های ارزنده خود را در اختیار
این بنده نهادند بی‌اندازه ممنون و سپاسگزار است .

برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار جامی مراجعه شود به کتاب
سودمند (جامی) تألیف جناب آقای علی اصغر حکمت.

تهران شهریورماه ۱۳۴۸ اسماعیل حاکمی والا

نشانه‌های اختصاری که برای توضیح مطالب در حواشی

کتاب به کار رفته است :

عربی	(ع)	اسم	(ا)
عربی - فارسی	(ع. ف)	اسم فاعل	(افا)
فارسی - عربی	(ف. ع)	اسم مرکب	(امر)
قید	(ق)	اسم مصدر	(امص)
قیاس کنید	(قس)	اسم مفعول	امف
متوفی	(م)	جمع	(ج)
مرکب	(مر)	حاصل مصدر	(حامص)
مصدر	(مص)	صفت	(ص)

(روضه نخستین)

در نشر^۲ ریاحین^۳ چیده از بساتین^۴ دور بینان راه هدایت و صدر-
نشینان^۵ بارگاه ولایت . سیدالطایفد جنید بغدادی^۶ قدس سره^۷ می گوید :
حکایات المشایخ چند من جنودالله تعالی^۸ . یعنی سخنان مشایخ ، در علم
و معرفت راسخ لشکری است از لشکرهای خدای - تعالی - به کشور هر
دل که عنان عزیمت تابد مخالفان نفس و هوی از وی هزیمت^۹ یابد .
پیر هرات خواجده عبدالله انصاری^{۱۰} قدس سره اصحاب خود را وصیت

-
- ۱ - (ع = روضه) ، باغ ، گازار . ۲ - (ع . بفتح اول) :
پراکنده کردن ، پراکنده شدن . ۳ - (ع بفتح اول ج ریحان) : هر گیاه
خوشبو ، اسپرغم . ۴ - (ع . ح بستان) : بوستان ، باغ . ۵ - (جمع)
صدر نشین . ع . ف) : آنکه در صدر مجلس نشیند ، پیشوا (س . فا)
۶ - جنید بغدادی عارف معروف و عالم دینی متوفی به سال ۲۹۷ هجری قمری
بوده است . وی از نخستین کسانی است که در باره علم توحید در بغداد سخن گفته است .
۷ - جمله فعلی دعائی است : خاک او مقدس باد (معین) . ۸ - گفته های
پیشوایان لشکری از لشکریان خداوند - تعالی - است . ۹ - (ع .
هزیمه) : شکست یافتن لشکر و پراکنده شدن سپاهیان ، شکست لشکر (امص)
۱۰ - دانشمند و عارف نامی که در سال ۴۸۱ هجری قمری در هرات وفات یافته
است . وی صاحب تألیفات بسیار از قبیل : مناجات نامه ، زادالعارفین ، قلندر نامه ،
محببت نامه و غیره است .

کرده است که از هر پیری سخنی یاد گیرید و اگر نتوانید نام ایشان به یاد آرید تا بپره تمام یابید .

رباعی

آنی تو که از نام تو می بارد عشق وز نامه و پیغام تو می بارد عشق
عاشق شود آن کس که بدکویت گذرد آری زدرو بام تو می بارد عشق
در خبر است که خدای - تعالی - فردای قیامت با بنده از مفلسی و
بی مایگی شرمند گوید: فلان دانشمند یا عارف را در فلان محله می شناختی؟
گوید: آری می شناختم فرمان رسد که ترا بدوی بخشیدم. منصور حلاج^۱
را پرسیدند که مرید کیست؟ گفت: آنست که از نخست بار که حضرت
حق را نشانه خود سازد، تا بدوی نرسد به هیچ چیز نیارآمد و به هیچ
کس نپردازد .

ابوالحسن فوشنجی^۲ گفته است: در دنیا هیچ چیز ناخوشتر نیست
از دوستی که دوستی وی از برای عوضی یا غرضی بود .
ابوالحسن خرقانی^۳ روزی با اصحاب خود گفت: در عالم چه بهتر
بود؟ مریدان گفتند: شیخا هم شما بگوئید. گفت دلی که در روی همه یاد او بود.

۱ - حسین بن منصور حلاج عارفی معروف و از اهالی بیضای فارس بوده
که به سال ۳۰۹ هجری به اتهام زندقه در بغداد به قتل رسید. است. ۲ -
ابوالحسن فوشنجی از مردم پوشنگ خراسان قدیم بوده است (م: ۲۴۸)
۳ - از مشایخ طریقت و متوفی به سال ۴۲۵ هجری قمری است .

ابوسعید ابوالخیر^۱ را پرسیدند که تصوف^۲ چیست؟ گفت: آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید از آن نجیبی.

رباعیه

خواهی که بد صوفی گری از خود برهی باید که هوی و هوس از سر بنهی
وان چیز کن داری بد کف از کف بدهی صد زخم^۳ بلا خوری و از جان نجیبی
رویم تمیمی^۴ قدس سره گفته است: جوانمردی آنست که برادران خود را معذور داری در هر زلتی^۵ که از ایشان صادر شود، و با ایشان چنان معامله نکنی که ترا از ایشان عذر باید خواست.

قطعه

جوانمردی دو چیز است ای برادر بد سویم گوش ند تا گویمت راست
یکی آن کز رفیقان در گذاری اگر هر لحظه بینی صدکم و کاست
دوم آن کز تو ناید هیچ گاهی چنان کاری که باید عذر آن خواست

۱- صوفی و شاعر بزرگ و مشهور قرن چهارم و پنجم هجری است که به سال ۴۴۰ قمری در ۸۳ سالگی در مینه خراسان درگذشت. محمد بن منور نواده شیخ، (اسرار التوحید) را در شرح احوال و مقامات وی تألیف کرد. ۲- در لغت به معنی پشمینه پوشی و در اصطلاح طریقه‌ای معنوی است که پیروان آن معتقدند به وسیله تصفیه باطن و تزکیه نفس انوار حقایق بر قلب شخص اشراق کند (رجوع شود به مصطلحات عرفا تألیف دکتر سید جعفر سجادی و کتب صوفیه)؛
۳- ضربه، جراحت. ۴- ابو محمد رویم تمیمی از غاربان قرن سوم هجری بوده است. ۵- (ع = زله، بفتح اول و تشدید و فتح ثانی)، لغزین (مس)، لغزش (امس).

(روضهٔ دوم)

در ترشیح^۱ شقایق^۲ دقایق^۳ حکم^۴ که به رشحات^۵ سحاب^۶ کرم از زمین قلوب حکما و اراضی خواطرشان خاسته و به شرح و بیان آن مطاوی^۷، دفاترشان آراسته .

فائده - حکیم کسی را گویند که حقیقت چیزها را به آن قدر که تواند بداند و عمل به مقتضای آنچه تعلق به عمل دارد، بلکه نفس خود گرداند^۸.

رباعیه

خوش آنکه تو ترك^۹ حظ^۹ فانی بکنی تدبیر بقای جاودانی بکنی

-
- ۱ - (ع مص م) : پروردن ، پرورش (امص) . ۲ - (ع) : لاله ، و گاه به معنی مطلق گل آید . ۳ - (ع . بفتح اول ، ج دقیقه) : نکات باریک ، خرده ها . ۴ - (ع . بکسر اول و فتح ثانی ، ج حکمت) : اندر زها ، پندها . ۵ - (ع . بفتح اول و ثانی ، ج رشحةٔ پرورن دفعه) : قطرات ، چکه ها . ۶ - (ع . بفتح اول) : ابر (جمع آن سحاب است) . ۷ - (ع بفتح اول ج معلوی) : طومارها ، نوردها . ۸ - حکیم به معنی فیلسوف است و قدما در تعریف فلسفه می گفتند : علمی است که احوال و کیفیت موجودات را چنانکه هستند به اندازهٔ طاقت بشری بیان می کند . ۹ - (ع . بفتح اول و تشدید ظاء) : بهره و نصیب (در فارسی به معنی خوشی و خرمی به کار می رود) .

کوشش بکنی و هر چه بتوان دانست دانی پس از آن هر چه توانی بکنی
 حکمت - اسکندر رومی^۱ در اوان جهانگیری به حیلۀ تمام
 حصاری را بگشاد و به ویران کردن وی فرمان داد . گفتند : در آنجا
 حکیمی است دانا و بر حل مشکلات حکمت توانا . او را طلب کرد چون
 بیامد شکلی دید از قبول طبع دور و طبع اهل قبول از وی نفور^۲ . گفت :
 این چه صورت مهیب^۳ و شکل غریبست ؟ حکیم از آن سخن برآشت و
 خندان در آن آشتگی گفت :

قطعه

طعنه بر من مزن به صورت زشت ای تبهی از فضیلت و انصاف
 تن بود چون غلاف^۴ و جان شمیر کار شمیر می کند نه غلاف
 دیگر گفت : هر کرا^۵ خلق با خلق نه نیکوست پوست بر بدن او
 زندان اوست و چنان از وجود خود در تنگنایی است افتاده ، که زندان
 در جنب او تزهتگاهی^۵ است گشاده .

۱ - اسکندر پسر فیلیپ مقدونی سردار و پادشاه مقتدر یونانی (رومی)

است که در سال ۳۲۳ ق م در ۳۲ سالگی در بابل درگذشت . ۲ - (ع

بفتح اول) : رمنده ، گریزان . ۳ - (ع - بفتح اول ، ص) : کسی یا

چیزی که از او بترسند ، ترسناک . ۴ - (ع . بکسر اول) : پوشش

و جلد شمیر و جز آن ، نیام . ۵ - (بضم اول . ع - ف ، امر) :

جای خوش و خرم .

قطعه

کسی که با همه کس خوی بد بد کار برد همیشه در کف صد غصه مستجن^۱ دانش
 مروید شجند^۲ که زندان مقام او گردان که پوست بر تن بد خوی او ست زندان
 و دیگر گفت: حسود همیشه در رنج است و با پروردگار خود
 ستیزه سنج^۳، هر چه دیگران را دهد وی نپسندد و هر چه ند نصیب وی
 دل در آن بندد.
 و دیگر گفت: خردمندان کریم مال بر دوستان شمارند و بی-
 خردان لثیم^۴ از برای دشمنان بگذارند.

قطعه

هر چه آمد به دست مرد کریم همه در پای دوستان افشاند
 و آنچه اندوخت سفلد طبع^۵ لثیم بعد مرگ از برای دشمن ماند
 چون اسکندر گوش خود را از آن جواهر حکمت پریافت، دهانش
 را چون گوش خویش بر از جواهر کرد و عنان از خرابی آن حصار بر تافت.
 حکمت - افریدون^۶ که در زمین شغفت جز تخم نصیحت نکشت، به
 فرزندان خود تویع^۷ چنین نوشت که صفحات ایام صحیفه^۸ اعمار^۹ است در
 آن منویسید جز آنچه بهترین اعمال و آثار است.

- ۱- (ع . بنه اول و فتح جاء . امف) : بد حال ، امتحان شده . ۲ - (معرب
 = شحنة . از اصل ترکی) : داروغه ، حاکم نظامی . ۳ - (سرفا) :
 جنگجوی ، بیکار کننده . غاصی . ۴ - (ع . بروزن فعیل ، س) :
 فرومایه ، ناکس ، بخیل . ۵ - (ع . س مر) : بست سرشت .
 ۶ = فریدون از پادشاهان سلسله پشدادی بوده که به یاری کاره آهنگر بر
 ضحاک غلبه کرده و به پادشاهی رسیده است . ۷ - (ع) : دستخط ، فرمان
 شاهی . ۸ - (ع . بفتح اول) : نامه ، کتاب (ج : صحایف و صحف) .
 ۹ - (ع . بفتح اول ، ج عمر) : عمرها ، زندگیها .

قطعه

صفحه دهر بود دفتر عمر همد کس
و این چنین گفت خردمند، چو اندیشه کماشت:

خرم آنکس که درین دفتر پاک از همد حرف

رقم خیر کشید و اثر خیر گذاشت

حکمت - یکی از حکما گفته است که چهل دفتر در حکمت نوشتم

و به آن منتفع^۱ نگشتم، چهل کلمه از آن اختیار کردم، از آن نیز
ببره‌ای به دست نیاوردم. چهار کلمه از آن برگزیدم، در آن یافتم آنچه
می‌طلبیدم:

کلمه نخستین آنکه زنان را چون مردان محل اعتماد مگردان...

کلمه دوم آنکه به مال مغرور شو، اگر چه بسیار بود زیرا که عاقبت
پایمال حوادث روزگار شود.

رباعیه

مغرور شو به مال چون بی‌خبران زیرا که بود مال چو ابر گذران

ابر گذران اگر چه گوهر باردار خاطر نهد مرد خردمند بر آن

کلمه سوم آنکه اسرار نهان داشتنی خود را با هیچ دوست در میان

مند زیرا که بسیار باشد که در دوستی خلل افتد و به دشمنی بدل گردد.

قطعه

ای پرسری کش از دشمن نهفتن لازم است ^۲ به که از افشای آن بادوستان دم کم‌زنی

۱ - (ع، افا از مصدر انتفاع) : سود یابنده . ۲ - دم زدن

(مصل) : صحبت کردن .

دیدم بسیار کز سیر سپهر کژ نهاد دوستان دشمن شوند و دوستیها دشمنی
 کلمه چهارم - آنکه جز علمی را فرانگیری که بد ترک آن بزدمند^۱
 میری از قنول بگریز و آنچه ضروری است در آن آویز .

قطعه

علمی که ناگریز^۲ تو باشد بدان گرای^۳ و انرا کزان گزیر بود جستجو ممکن
 و ان دم که حاصل تو شود علم ناگریز غیر از عمل بنموجب آن آرزو ممکن
 حکمت - ابن مقفع^۴ گوید : کتبخانه حکمای هند را برسد شتر
 بار کردند ، ملک ازیشان استدعای اقتصار^۵ کرد به ده شتر بار آوردند .
 به تکرار استدعا بر چهار کلمه قرار گرفت :

کلمه اول - در دلالت پادشاهان به عدالت .

کلمه دوم - در وصیت رعیت به نیکوکاری و فرمان برداری .

کلمه سیم - در محافظت صحت ابدان^۶ که تا گرسنه نشوند دست
 به طعام نیاورند و چون بخورند کمی پیش از آنکه سیر شوند دست از
 طعام بدارند .

کلمه چهارم - در نصیحت زنان که چشم از روی بیگانگان دور
 دارند و روی از چشم نامحرمان مستور .

چهار کلمه است که چهار پادشاه پرداخته اند ، گویا يك تیر است

۱ - بفتح اول (س سر) : گناهکار . ۲ - (س) : ضروری ، لازم .

۳ - گراییدن (بفتح و کسر اول ، مع ل) : میل کردن ، قصد نمودن .

۴ - عبدالله (روزبه) پسر مقفع از نافعان بزرگ کتب از فارسی به عربی است
 (م : ۱۴۲ یا ۱۴۳ هجری) . ۵ - (ع . مع باب افتعال) : کوتاه

کردن ، اکتفا نمودن . ۶ - (ع . بفتح اول ج بدن) : بدنها .

که از چهار کمان انداختداند :

اول - شاه کسری^۱ گفته است : هرگز پشیمان نشدم از آنچه نگفتم ، و بسا گفته که از پشیمانی آن در خاک و خون خفتم .

قطعه

خامش نشین که جمع نشستن بدخامشی بهتر ز گفتنی که پریشانی آورد^۲
از سر سر بمهر^۳ پشیمان نشد کسی بس فاش گشته سر ، که پشیمانی آورد
شاه قیصر^۴ فرموده است که قدرت من بر ناگفته بیش از آنست که
بر گفته ، یعنی آنچه نگفتم بتوانم گفت و آنچه گفتم نتوانم نپفت .

قطعه

هر چه افشای^۵ آن بود دشوار با حریفان مگو بد آسانی
کانچه داری نهفته بتوان گفت و آنچه گفتی نهفته نتوانی
خاقان چین در ایسن معنی سخن رانده است که بسیار باشد که
پریشانی گفتن سخت تر بود از پشیمانی نهفتن .

قطعه

هر سر سر بمهر که در خاطر افتد سرعت مکن بد لوح بیانش نگاشتن

- ۱ - مراد خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (خسرو اول) معروف به انوشیروان دادگر است .
۲ - پریشانی به معنی تشویش در مقابل جمع : جمعیت خاطر است .
۳ - (سر سر) : مهر شده ، دست نخورده . سر سر - بمهر : سری که بازگو نشده باشد .
۴ - قیصر لقب یولیوس امپراتور روم (م : ۴۴ ق . م) بود و بعدها همه امپراتوران روم را قیصر نامیدند (حواشی برهان) .
۵ - افشای (ع ، بکسر اول ، ص باب افعال) : آشکار کردن ، فاش نمودن .

ترسم شود غرامت^۱ اظهار آن ترا مشکل تر از ندامت^۲ پوشیده داشتن
 ملک هند بدین نکته زبان گشاده است که هر حرف که از زبان من
 جسته است دست تصرف^۳ مرا از خود بسته است ، و هر چه نگفتم مالک
 اویم اگر خواهم بگویم و اگر خواهم نکویم .

قطعه

بخردی راز راز فاش و نهان مثل نیل بر زبان رفته است:
 کاین چو تیر است مانده در قبضه^۴ وان چو تیر است کز کمان رفتد است
 حکمت - در مجلس کسری سد کس از حکماء جمع آمدند :
 فیلسوف روم و حکیم هند و بوزرجمهر^۵ سخن بد اینجا رسید که سخت -
 ترین چیزها چیست ؟ رومی گفت : پیری و سستی با ناداری و تنگدستی .
 هندی گفت : تن بیمار با اندوه بسیار ، بوزرجمهر گفت : تردیکی اجل
 با دوری از حسن عمل . همد بد قول بوزرجمهر رنا دادند و از قول
 خویش باز آمدند .

قطعه

پیش کسری ز خردمند حکیمان می رفت سخن از سخت ترین چیز در این لجه^۱ غم

- ۱ - (ع . بفتح اول = غرامت) : تاوان ، ضرر و پشیمانی (امص) .
- ۲ - (ع . بفتح اول = ندامت) : پشیمانی ، تأسف (امص) . ۳ - (ع
 مس م) : مالک شدن ، چیزی را به میل خود تغییر دادن ، (امص) : تغییر .
- ۴ - (ع . بفتح اول = قبضه) : دسته و گرفتنگاه شمشیر و کار دو کمان و مانند اینها .
- ۵ - بوزرجمهر = بزرگمهر : نام وزیر فرزانه انوشیروان دادگر . ۶ - (ع =
 لجه ، بضم اول و فتح و تشدید ثانی) : عمیق ترین موضع دریا ، میانه آب دریا .

آن یکی گفت که بیماری و اندوه دراز

و آن دیگر گفت که ناداری و پیری است بدهم

سبب گفت که قرب اجل^۱ و سوء عمل

عاقبت کشت بد تر جیح سیم حکم^۲

حکمت - حکیمی را گفتند که آدمی بد خوردن کی شتابد؟ گفت

توانگر هر گاه که گرسند باشد و درویش هر گاه که بیابد .

قطعه

بخور چند آنکه نهد خانه عسر زیشی و کمی رودر خرابی

اگر دارنده ای هر گد که خواهی و کز نادار هر گاهی که یابی

حکمت - چون میزبان بر کنار خوان نشیند و خود را در میان

بیند ، طعمد از جگر خود خوری به که از نان او ، و شربت از خون خود -

آشامی به که از خون او .

قطعه

هر که گوید: خون و نان من، بکش پای خویش از خون و دست از نان او

تردای کز بوستان خود خوری خوشتر است از بره بریان او

حکمت - پنج چیز است که به هر کس که دادند ، زمام زندگانی

خوش در دستش نهادند . اول ، سحت بدن . دوم ، ایمنی . سیم ، سعت^۳

رزق . چهارم ، رفیق شفیق . پنجم ، فراغت . و هر کس را که از این چیزها

محروم کردند در زندگانی خوش بروی وی بر آوردند .

۱ - (ع . بفتح اول و نانی) : مرگ ، زمان ، نهایت زمان عسر .

۲ - (ع . بفتح ثانی) : داور ، کسی که برای قطع و فصل امور مردم انتخاب شود .

۳ - (ع = سعة ، بکسر اول و فتح ثانی) : گشادگی ، وسعت (امس) .

قطعه

بد پنج می رسد اسباب زندگانی خوش به اتفاق حکیمان شهره^۱ آفاق
 فراغ و ایمنی و صحت و کفاف معاش^۲ رفیق نیک سیر، همدم نکو اخلاق
 حکمت - اسکندر یکی از کاردانان را از عملی شریف عزل
 کرد و عملی خسیس^۳ بنوی داد. روزی آن مرد نزد اسکندر آمد و گفت:
 چگونه می بینی عمل خویش را؟ گفت: زندگانی پادشاه دراز باد، نه مرد به
 عمل بزرگ و شریف گردد بلکه عمل به مرد بزرگ و شریف شود. پس در
 هر عمل که هست نکو سیرتی باید داد و انصاف. اسکندر را خوش
 آمد، باز همان عمل را به وی داد.

قطعه

بایدت منصب بلند بکوش تا به فضل و هنر کنی پیوند
 نه به منصب بود بلندی مرد بلکه منصب شود به مرد بلند
 حکمت - حکیمان گفتند که همچنانکه جهان به عدل، آبادان
 گردد، به جور ویران شود. عدل از ناحیت خویش به هزار فرسنگ،
 روشنائی بخشد و جور از جای خود به هزار فرسنگ تاریکی دهد.

قطعه

به عدل کوش که چون سبج آن طلوع کند فروغ آن برود تا هزار فرسنگی
 ظلام^۴ ظلم چو ظاهر شود بر آید پسر جهان ز تیرگی و تلخ عیشی و تنگی^۵

۱ = شهره = شهرت (ع، بضم اول) : مشهور، نامدار (س).

۲ - (ع، بفتح اول) : زندگانی - کفاف (بفتح اول، ع) : آن اندازه روزی و قوت که انسان را بس باشد. ۳ - (ع، بفتح اول) : حقیر، پست (س).

۴ - (ع، بکسر اول، ج ظلمت)، تاریکیها، بفتح اول: تاریکی. ۵ - تیرگی و تلخ عیشی و تنگی از لحاظ دستوری حاصل مصدر هستند.

(روضهٔ سیم)

در بیان شکفتن شکوفه‌های باغستان حکومت و ایالت^۱ که متضمن میوه‌های نصفت^۲ و عدالت است ...

در تواریخ چنانست که پنج‌هزار سال سلطنت عالم بد گبران^۳ و مغان^۴ تعلق داشت، و این دولت در خاندان ایشان بود زیرا که با رعایا عدل می‌کردند و ظلم روا نمی‌داشتند. و در خیر است که خدای - تعالی - بد داوود^۵ - علیه‌السلام - وحی کرد که قوم خویش را بگوی که پادشاهان عجم را بد نگویند و دشنام ندهند که ایشان جهان را بدعدل آبادان کردند تا بندگان من دروی به فراغت زندگانی کنند.

حکایت - نوشیروان روز نوروز یا مهرگان^۶ مجلس داشت. دید یکی از حاضران که با وی نسبت خویشی داشت، جامی زرین در بغل

-
- ۱ - (ع - بکسر اول) : فرمانروایی کردن - و فرمانروایی (امم).
 - ۲ - (ع: حروف اول و دوم و سوم مفتوح)، داد و انصاف. ۳ - بفتح اول، ج کبر: زردشتی، مجوس، ۴ - بضم اول ج مع: موبد زردشتی، زردشتی.
 - ۵ - پادشاه اسرائیل (حدود ۱۰۱۰ - ۹۷۰ ق. م.) که پیغمبر و شاعر بود و از خود مزامیری بر جای گذاشت. ۶ - جشنی است که در روز مهر (شانزدهمین روز) از ماه مهر باشکوه بسیار برپا می‌شد و تا رام روز (روز بیست و یکم) طول می‌کشید. روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه می‌گفتند. این جشن به مهر (میترا: خدای نور و آفتاب) متعلق بوده است.

نهاد و تغافل^۱ کرد و هیچ نگفت . چون مجلس بر شکست شرا بدار گفت :
هیچ کس بیرون نرود تا تجسس کنم که یک جام زرین می باید . نوشیروان
فرمود که بگذار که آن کس که گرفت باز نخواهد داد و آنکه دیدن نامی^۲
نخواهد کرد . بعد از چند روز آن شخص پیش نوشیروان درآمد ، جامه
های نو پوشیده و موزه^۳ نو در پا کرده ، نوشیروان اشارت به جامه های
وی کرد که اینها از آنست . وی نیز دامن از موزه برداشت که این از
آنست . نوشیروان بخندید و دانست که این کار به ضرورت کرده است .
پس بفرمود تا هزار مثقال زر به وی دادند .

حکایت - گناهکاری را پیش خلیفه آوردند ، خلیفه وی را به
عقوبتی^۴ که مستحق^۵ آن بود بفرمود . گفت : ای امیر المؤمنین انتقام
بر گناه عدل است و تجاوز از آن فضل و پایه همت امیر المؤمنین از آن
عالی تر است که از آنچه بلندتر است تجاوز نماید و بد آنچه فروتر است
فرود آید ، خلیفه را سخن وی خوش آمد و گناه وی را عفو کرد .

قطعه

عفو از گناه فضل بود ، انتقام ، عدل
زان تا بد این ز چرخ برین تا زمین رهاست
کی فضل را گذارد و آرد به عدل زوی
دانا که از تفاوت این هر دو آگه است

- ۱ - (ع . مص باب تفاعل) : خود را به غفلت زدن . و تغافل کردن :
- ۲ - (ع . بفتح اول و تشدید ثانی) : سخن چینی ، غمازی (حاصص) - تمامی کردن مصدر مرکب است .
- ۳ - نوعی چکمه . ۴ - (ع . بضم اول = عقوبة) : شکنجه ، تنبیه .
- ۵ - (ع . بضم اول و کسر حاء ، افا از مصدر استحقاق) : استحقاق دارنده ، شایسته .

حکایت - کودکی از بنی هاشم^۱ با یکی از ارباب مکارم^۲، بی ادبی کرد، شکایت به عمش بردند، خواست تا وی را ادب کند، گفت: ای عم من کرده ام آنچه کرده ام و عقل من با من نبود، تو بکن آنچه کنی و عقل تو باست.

قطعه

گر سفیپی به حکم نفس و هوی نه به وفق خرد کند کاری
بر تو نفس و هوی چو غالب نیست جز به راه خرد مرو باری^۳
حکایت - اسکندر را گفتند: از چه سبب یافتی، آنچه یافتی
از دولت و سلطنت و سعادت^۴ مملکت با صغر^۵ سن و حدائت^۶ عهد؟ گفت:
به استمالت دشمنان تا از غائله^۷ دشمنی زمام یافتند و از تعاهد^۸ دوستان
تا در قاعده دوستی استحکام یافتند.

بیت

بایدت ملک سکندر چون وی از حسن سیر^۹

دشمنان را دوست گردان دوستان را دوستر^{۱۰}

- ۱ - یکی از طوایف عرب از فرزندان هاشم بن عبدمناف از قبیله قریش.
- محمد بن عبدالله و علی بن ابی طالب از این طایفه اند (معین) . ۲ - ع .
بفتح اول و کسر راء، ج مکرمه بضم راء) : جوانمردی، بزرگی (امص) و ارباب
مکارم : بزرگان . ۳ - (ق) : به هر حال ، به هر جهت (یادکر این کلمه
سخن را مختصر کنند) . ۴ - (بکسر اول و فتح ثانی = سعة) : فراخی ،
وسعت (امص) . ۵ - (ع . بکسر اول و فتح ثانی) : خردی ، کم سالی
(امص) . ۶ - (ع . بفتح اول = حدائت) : اول جوانی ، نوجوانی ،
ابتدای هر چیز (امص) . ۷ - (ع = غائله) : آسیب ، گزند ، سختی و بدی .
۸ - (ع . بفتح اول ، مص باب تفاعل) : پیمان بستن ، (امص) : هم پیمانی .
۹ - (ع . بکسر اول و فتح ثانی ج سیرت) : روشها ، طریقه ها . ۱۰ =
دوست تر (ادغام شده است) . قس (بدتر) .

(روضه چهارم)

دروصف میوه بخشی درختان باغستان جود و کرم و شکوفه ریزی شان
به بذل دینار و درم .

فایده جود ، بخشیدن چیزی است بایستی^۱ ، بی ملاحظه غرضی و
مطالبه عوضی ، اگر چه آن غرض یا عوض ثنای جمیل^۲ یا ثواب جزیل^۳ باشد .

قطعه

کیست کریم آنکه نه بهر جزاست هر کرمی کاید از او در وجود
آنکه بود بهر ثنا و ثواب بیع و شری^۴ گیر ندا حسان وجود
حکایت از عبدالله بن جعفر^۵ - رضی الله عنه - منقول است کدروزی
عزیمت سفر کرده بود و در نخلستان قومی فرود آمده بود ، غلام سیاهی
نگهبان آن بود ، دید که سد قرص نان به جهت قوت وی آوردند ، سگی
آنجا حاضر شد ، غلام یک قرص را پیش سگ انداخت ، بخورد دیگری

۱ - ضروری . ۲ - (ع . بفتح اول) : زیبا و نیکو (س) - ثنای
جمیل : تحسین و تعریف نیک . ۳ - (ع . بفتح اول) : بسیار بزرگ (س)
۴ - شری = شراء . خرید - بیع و شری به معنی فروش و خرید (خرید و فروش
است) . ۵ - عبدالله بن جعفر بن ابی طالب مردی کریم بود و شعرا وی را
مدح می گفتند . در جنگ صفین از امیران لشکر علی (ع) بود . وفاتش به سال
۸۰ هجری قمری اتفاق افتاد .